

به سوی اسلامی‌سازی روان‌شناسی^۱

محمد رفقی عیسی*

ترجمه: نجیب الله نوری

مقدمه

وقتی که جهان از بروز دستاوردهای مادی و فرآورده‌های تکنولوژی به خود آمد، به روشنی دریافت که انسان - به عنوان محور تمام این دستاوردها و منبع و هدف این فرآورده‌ها - تنزل یافته و متلاشی شده است. هر چه ما تصور می‌کنیم که از نردبان پیشرفت بالا رفته‌ایم و با سرعت حیرت‌آور به تحقق زندگی بهتر نزدیک شده‌ایم، بیشتر اطمینان پیدا می‌کنیم که این تصور درحقیقت مبتنی بر یک احساس کاذب است و سعادت، امنیت و آرامشی که ما به دنبال آن هستیم، رشته به رشته از بین انگلستان مان می‌گریزد و پیوندهای زندگی حلقه به حلقه از بین می‌رود. مطالعات نشان می‌دهد که ساختار انسان متلاشی شده است و دستاوردهای مادی که انسان به منظور خوشبختی خود به وجود آورده است، به منابع نابودی و تخریب تبدیل شده‌اند. دانشمندان زیادی هستند که از این دستاوردها و نگاه نهایی به آنها رنج می‌برند و سقوط بزرگی را برای پوچی این تراژدی انتظار دارند. برخی از دانشمندان به دلیل عدم اعتماد به این پیشرفتها به تعویض آنها روی آورده‌اند و به ابداع

۱. این مقاله از مجله المسلم المعاصر، شماره ۴۶ (۱۹۸۵)، گرفته شده است.

* استاد دانشگاه کویت

ابزارهای جایگزین پرداخته‌اند. برخی از دانشمندان نیز ضرورت تغییر در ذهنشان رسوخ کرده است که دانشمندان تعلیم و تربیت از این نوع هستند. لذا آنان تلاشهای فداکارانه‌ای را برای از بین بردن شکاف موجود بین فرد و جامعه آغاز کرده‌اند و نظریات آنها یکی پس از دیگری پدید آمدند و برای تحقق پیشرفت انسان، ابزارها و روشهایی را به وجود آورده‌اند. دانشمندان در تعیین اصول و قوانین، اهداف و ابزارها و جایگزین کردن روشهای بهتر و پیشرفته‌تر به جای شیوه‌های رایج، به رقابت با هم پرداخته‌اند، ولی موفقیت این دانشمندان در از بین بردن این شکاف، به روشن ساختن علل و شناخت نقطه آغاز آن در ساختار تربیتی بستگی دارد. تنها با شناخت آثار آن و تلاش در جهت برطرف کردن نشانه‌هایی که ما از آن رنج می‌بریم، این شکاف از بین نمی‌رود. این مسائل با وجود مهم بودن آنها، اهمیت‌شان به اندازه شناخت علل به وجود آورنده آنها و تعریف و برخورد با علل نیستند، تا صرف تلاش در مورد آنها فایده داشته باشد. آنچه که این اهمیت را روشن‌تر می‌سازد، گسترش آثار این شکاف و دربرگرفتن ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و فقدان الگو و سرمشق برای فرد و جامعه است. اساساً نتیجه پیشرفت‌های علمی و فنی عقل بشری و گسترش توانایی‌های انسان نیست، زیرا این پیشرفت‌ها عمل مطلوبی است که خداوند متعال انسان را برای تحقق آنها آفریده است، بلکه علت این شکاف فرو رفتن در بعد مادی و روی گردانی از بعد معنوی است. در نتیجه توازن انسان به هم می‌خورد و گرایش جاودانه به جهان مادی پیدا می‌کند و خود را مطیع قوانین مادی می‌سازد. در حالی که، عالم مادی در خدمت انسان است و با تکیه به عقل خود از کسی که او را آفریده و نعمت عقل را در اختیار او قرار داده، بی‌نیازی می‌جوید. از آنجا که برگرداندن توازن ضرورتاً مستلزم سبک کردن کفه سنگین نیست، و پر بار کردن کفه سبک نیز توازن را برقرار می‌سازد؛ بنابراین توجه به بعد معنوی تنها راه نجات است. این مقاله به ابعاد و معیارها از منظر دین و اخلاق می‌پردازد تا به وضعیت موجود سامان دهد، علل شکاف را از بین ببرد و آثار آن را محو سازد.

وضعیت کنونی

آثار این شکاف به دو دلیل اساسی در جوامع اسلامی به صورت روشن‌تر و مؤثرتر بروز یافته است:

۱. الگوی فکری غرب در نظر بسیاری از دانشمندان جوامع اسلامی یک الگوی آرمانی

به حساب می‌آید و پیروی از آن آرزویی است که بسیاری از آنان گم‌شده خود را در آن می‌یابند. احساس ناکامی که ما در مورد خود داریم، این تصور را تشدید می‌کند.

۲. الگوی فکری غرب در جوامع اسلامی در جای خالی وارد نشده است، بلکه در شرایطی در آنها پا گذاشته است که این جوامع دارای هویت فرهنگی متمایز بوده و هستند؛ در نتیجه ورود چنین الگویی یک دوگانگی فکری در جوامع اسلامی به وجود آورده است که آثار این شکاف بیشتر احساس شود و در ایجاد یک شکاف مضاعف نقش ایفا کند.

در برخورد با این وضعیت، با وجود یک احساس رنج فزاینده از فقدان روش، واکنش‌های مختلفی شکل گرفته‌اند که می‌توان آنها را در سه رویکرد اساسی قرار داد: رویکرد اول، معتقد است که محتوا و مباحث اندیشه غربی مورد پذیرش شریعت اسلام نیست و در طبقه‌بندی علمی که پیشینیان از آن بحث کرده‌اند، قرار نمی‌گیرند. لذا این مباحث بدعت هستند و حکم به گمراه‌کنندگی آنها می‌شود یا حداقل تراوشات فکری هستند که لازم نیست ما ذهن خود را به آنها مشغول نموده و تلاش خود را صرف بررسی آنها نماییم. در حالی که، پیروان رویکرد دوم با علاقه زیاد در تلاشند تا تقدم اسلام در این مسائل را ثابت کنند و نشان دهند که قرآن، قرنها قبل، این نظریات را آورده است و پیامبر اسلام (ص) همان چیزی را گفته است که دانشمندان غربی می‌گویند. این گروه مثالها و متونی ارائه می‌دهند که این رویکرد را حمایت کند.

به نظر نگارنده، هر دو گرایش از حقیقت به دور است؛ رویکرد اول بر یک تصور محدود از اسلام و انحصار اسلام به ابعاد خاص و دوره‌های خاص مبتنی است. این تصور با دو اصل اساسی اسلام یعنی جامعیت و خاتمیت، که کارایی این دین برای تمام نسلهای آینده تا روز قیامت مبتنی بر آن دو است، سازگاری ندارد. این تصور باعث شده است که درها کاملاً، بر روی نظریات که مبانی آنها متضاد با مبانی اسلام هستند، باز شود و این نظریات بر فضای فکری و سنت پژوهش در بسیاری از عرصه‌های علوم انسانی حاکم شود و به طور ضمنی موجب اعتراف به کاستی دین اسلام گردد. اما رویکرد دوم، با شتاب به دنبال هر نظریه جدیدی می‌رود که در غرب پدید می‌آید، آن را شناسایی نموده و مورد مطالعه قرار می‌دهد و می‌کوشد تا متون و دلایلی را از کتاب و سنت، یا در جهت تأیید آن یا برای اثبات اینکه دین اسلام قبلاً این مسائل را مطرح کرده، ارائه دهد. این گروه در توضیح افکار غربی غرق گشته و برای آنان توان، زمان و روشن‌بینی باقی‌مانده تا صاحب یک اندیشه متمایز باشند.

اما رویکرد سوم که کاملاً سکولاریستی و بی‌دین می‌باشد، مکاتب غربی را به همان

شکلی که هستند، عرضه می‌کنند. به تفحص درباره آنها پرداخته و از آنها تمجید می‌کنند. پیروان این گرایش به فراموشی سپردن اسلام و سنتهای آن را بر خود لازم دانسته‌اند و از دستاوردهای مادی و پیشرفت‌های خیره‌کننده تکنولوژی حیرت زده شده‌اند. درخشش غرب توانایی تفکر را از آنان سلب کرده و به پیروی صرف اکتفا نموده و توضیح دهنده افکار غربی گردیده‌اند و هیچ اندیشه‌ای تولید نمی‌کنند. این گروه اثر ویرانگری بر ساختار انسان در جوامع ما دارند؛ زیرا آنان در درجه نخست، نسبت به خودشان و در درجه دوم نسبت به عقاید اسلامی احساس کمبود نموده و ناتوانی را می‌پذیرند و این احساس با جهل ما در مورد عقاید اسلامی تقویت می‌گردد.

پیروان این رویکردها با وجود اینکه می‌توانند دارای حسن نیت باشند، ولی هیچ‌کدام از آنها قابل قبول و مورد اعتماد نیستند؛ زیرا در ارائه الگوهای خود به نوعی دچار سطحی‌نگری شده‌اند و به جلوه‌های ظاهری و اهداف روبنایی بسنده کرده‌اند، بدون اینکه ماهیت و اهداف نهایی آنها را بررسی نمایند. نوعی رضایت از الگوهای غربی که آنان معرفی نموده، و اکتفا به مزایای ظاهری و چشم‌پوشی از مشکلات اساسی آنها در اذهان جای گرفته است. تردیدهایی که این وضعیت منفی در هویت اسلامی ما به وجود آورده و سبب فریفته شدن به ساختار غربی شده، باعث حاکمیت جریان غرب‌گرایی گردیده است، که نتیجه‌اش «اضمحلال فرهنگی» است که با آنچه خداوند برای ما پسندیده و ما نیز در حال اختیار برای خود می‌پسندیم، همخوانی ندارد.

در این وضعیت، گرایشی تحت عنوان «اسلامی سازی معرفت» پدید آمد که به در نظر گرفتن مبانی درست، استنباط اصول مبتنی بر دین و استفاده از نتایج فکری دانشمندان غربی جهت آبادانی زمین و پرداختن انسان به وظیفه دینی خود و جهت دادن این نتایج در راه تحقق هدف هستی، فرا می‌خواند. این گرایش در حد «فراخوان» متوقف نشده، بلکه به ترسیم مبانی کلی و ارائه برنامه عملی نائل شده و از محدوده توصیه‌ها به حوزه عمل منتقل شده است و به همه تلاش‌های فردی امید می‌دهد و آنها را به گرد هم آمدن بر اساس یک نظم گروهی فراگیر و متکامل فرا می‌خواند؛ همان‌طور که فرصت ایده‌آلی را فراهم آورده است تا دوگانگی فکری در جوامع اسلامی را ریشه‌کن سازد و پایه‌های درست را برای ایجاد روشی شناسایی کند که شناخت صحیح از اسلام را با مطالعه موجودات جهان در هم آمیزد و وظیفه و هدف هستی؛ یعنی آبادانی زمین و رسیدن به رضایت خداوند متعال را تحقق بخشد.

مشکلات

در ارتباط با تداوم و ثمربخشی این رویکرد می‌توان سؤالات زیر را مطرح ساخت:

۱. آیا این رویکرد فورانی است که به حباب تبدیل می‌شود و هر چه حجم آن بیشتر شود ضعیف‌تر و نازک‌تر می‌گردد و پس از آن به ناتوانی خود در استخراج مبانی اعتراف می‌کند و به نظریات غربی که ما از آن صرف نظر کرده بودیم برمی‌گردد و در نهایت خود را سرزنش می‌کند؟

۲. آیا پیروان این گرایش می‌توانند پایه‌های ثابتی را وضع کنند که استواری و شکوفایی ساختار تربیتی را در پی داشته باشد، به گونه‌ای که دیگران به سودمندی پیوستن به آنان و سالم بودن الگوی تربیتی آنان متقاعد شوند؟

۳. آیا ما می‌توانیم الگوهای برگرفته از معارف اسلامی ارائه دهیم، به گونه‌ای که این الگوها قابل اجرا باشند و پاسخهای قانع‌کننده برای مشکلات فرد و جامعه داشته باشند و تنها به شکل دهی مجدد الگوهای فعلی یا بازسازی آنها اکتفا نشود؟

ضوابط کاربردی

از آنچه بیان شد و از سؤلهایی که در زمینه این تلاش، جهت تحکیم روند تربیت و ارائه الگوی ایده‌آل مطرح شد، به تعیین برخی ضوابط می‌رسیم که دست‌اندرکاران این حرکت باید به آنها ملتزم باشند. این ضوابط عبارتند از:

۱. فرایند حرکت به سوی راه راست نیاز به آگاهی، تلاش و مجاهدت دارد که گاهی صرف تصور آنها برخی را از حرکت به سوی آن باز می‌دارد. علاوه بر این دشواری، ناهمواری و تهدیداتی که این راه را احاطه کرده‌اند، گاهی ما را وسوسه می‌کند تا خود را کنار کشیده و دست به اقدام نزنیم. ولیکن ما به اندک تأمل و تفکر نیاز داریم تا به عظمت هدفی که در پیش گرفته‌ایم و تکلیفی که در این زمینه بر عهده داریم پی ببریم.

۲. این مسئله نیازمند بازگشت به علوم دینی است، اعم از علوم که علاقه‌مندان در سطح نظری آموزش می‌دهند و هرکس خواست آنها را می‌آموزد، یا علوم که آموخته می‌شوند تا عمل شوند و آموزش داده می‌شوند تا اجرا شوند. دنبال کردن این هدف همچنین نیازمند این است که این علوم از چارچوب محدودی که در آن محصور شده‌اند، خارج شوند و پژوهشگران از آنها بهره‌مند شوند و مباحث آن به دور از هر نوع پیروی

کورکورانه بررسی شود و شکاف فکری بین اسلام و مسلمانان زایل گردد. این امر به معنای جایگزینی نیست، بلکه به معنای هماهنگی و پیوند بین دانشمندان سنتی دینی و متخصصان در علوم دیگر است تا بتوانیم مفهوم دین را حیات دوباره ببخشیم. لذا شایسته است «متخصصان هر رشته در حد قابل قبولی با علوم اسلامی آشنا باشند، تا بتوانند جایگزین اسلامی برای مسائل بیابند، یا نظامهای ارائه شده غربی را مطابق مبانی اسلام تعدیل نمایند، در غیراین صورت، هم از آن ناتوان خواهد بود و هم از این» (دسوقی، ۱۹۸۱، ص ۳۲-۳۳) از این طریق می‌توانیم بین آنچه ما اکنون از دین می‌خواهیم و آنچه دین برای ما در نظر گرفته تمایز قایل شویم. اکنون ما با معارف دینی به گونه‌ای برخورد می‌کنیم که گویا مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و عاداتهای اجتماعی است که بالاتر از سطح ترجیحات نژادی قرار ندارد. بلکه در این سطح نیز تصورات افرادی که رهبری آنها را پذیرفته‌ایم و گرایشاتی که از روی هوس از آنها پیروی می‌کنیم، مشارکت دارند. در حالی که خداوند این دین را به عنوان روش زندگی برای ما در نظر گرفته است و ما از روی خوشنودی و علاقه به موجب میثاق ایمان که از ما گرفته است آن را اخذ کرده‌ایم.

۳. بناگذاری پایه‌ها و برافراشتن ستونها را آغاز کنیم. هرگاه این پایه‌ها از اصول یقینی استخراج گردند، ثابت و قطعی خواهند بود و عدم آشفتگی قواعد را تضمین می‌کنند و باعث اطمینان به سلامتی و استحکام ساختار می‌گردند. با این بیان روشن می‌شود که ارزشیابی و بررسی معارف و میراث فکری و اصول ساختار تربیتی ما، در پرتو اصول یقینی که اسلام، به عنوان قانون خالق برای مخلوق، ارائه داده است، ضرورت دارد.

۴. کشف این مسئله که موانع زیاد بین انسان و ایمان از اتکاء کامل به روش تجربی و حسی در علوم انسانی ناشی می‌شود و هم‌چنین درک بی‌نتیجه بودن بازگشت به ایدئولوژی‌های عقلانی یونانی، نباید این امر را به فراموشی سپرد که ایمان مبتنی بر پایه‌های عقلانی است و بر عقلانیت تأکید دارد و این پایه‌ها نیز به نوبه خود بر توانایی‌های فکری و حسی انسان مبتنی هستند. بنابراین، اصول ثابت به دست آمده از وحی با به‌کارگیری روشهای مختلف تجربی و عقلانی منافات ندارد، بلکه این اصول خاستگاه مباحث را زیر نظر می‌گیرد و مسیر آنها را معین ساخته و در پاسخ به سؤالاتی که برای آن مطرح گردیده کمک می‌کنند.

۵. فرایند ساختن الگوها در علوم تربیتی از خلأ شروع نمی‌شود، بلکه از اصول

موجود آغاز می‌گردد و استخراج پایه‌ها که ما بدان رو آورده‌ایم از یک سرچشمه زلال نشأت می‌گیرد. بدین ترتیب، تعمق در ساختن الگوها و در استخراج پایه‌ها، در وجود منبع مشترک باهم پیوند می‌خورند، وحدت معرفت حفظ می‌گردد و از جدایی ابعاد آن جلوگیری می‌شود.

۶. مبانی و افکاری که در جوامع غیراسلامی شکل می‌گیرند، ضرورتاً برای جوامع اسلامی مناسب نیستند. اما عکس این قضیه صادق نیست. یعنی مبانی و افکاری که مبتنی بر اندیشه صحیح اسلامی باشند، برای تمام جوامع در هر زمان و هر مکان مناسب هستند؛ زیرا آنها افکار ساخته انسان نیستند که خطاپذیر باشند یا بر پایه ملاحظات محدود منطقه‌ای شکل گرفته باشند، بلکه از سوی خالق انسانها برای تمامی انسانها آمده و درستی آنها یقینی است. هم‌چنین پذیرش اندیشه بشری مستلزم ایمان و تسلیم به مبانی آن نیست، ولی پذیرش محتوای اندیشه دینی موجب ایمان به منبع آن است. بر این اساس مبارزه طلبی همواره از زمان نزول وحی تا روز قیامت برقرار خواهد بود که اگر بتوانند در این شریعت اندیشه باطلی بیابند یا همانند آن ارائه دهند، کامل و خاتم بودن آن مورد تردید قرار می‌گیرد.

۷. اعتقاد ما به کامل و همگانی بودن اسلام و کفایت دو منبع اساسی آن یعنی قرآن و سنت، به این معنا نیست که اندیشه‌های دانشمندان غیرمسلمان را که در غیاب عقیده اسلامی به آنها رسیده‌اند، نادیده بگیریم. بلکه ما خواستار احاطه بر این دستاوردها و زیر پوشش قرار دادن آنها تحت نظارت معیاری هستیم که از دو منبع سابق اخذ شده باشند تا بتوانیم گستره آن نظریات را به نور اسلام روشن کنیم و حرکت آنها را به سوی هدف انسان، یعنی سعادت در دنیا و نعمتهای پایدار در آخرت جهت دهیم. بنابراین حکمت، گمشده مؤمن است و ما خواستار تلاش برای دست‌یابی به آن هستیم.

۸. در ساختن این بنا نمی‌توانیم تنها به آثار کسانی که فلاسفه اسلامی نامیده می‌شوند، یا نوابغی که روش سنتی را کشف کرده‌اند، استناد کنیم؛ بلکه لازم است به کتب فقها، اصولی‌ها و متکلمان نیز روی آوریم تا خود را به چیزی که فلاسفه محدود کرده‌اند، یعنی چرخیدن در چارچوب کلی اندیشه یونانی، محصور نکنیم.

۹. ما نباید خود را در محدوده نقد منفی‌گرایانه یا تنها در حیطه اندیشه نظری محدود کنیم، بلکه شایسته است که از آن محدوده و از این حیطه فراتر رویم و روشی را ایجاد کنیم

که همراه با کاربرد عملی باشد؛ زیرا اسلام تنها فلسفه نظری یا دیدگاه فرضی و خیالی ارائه نداده است؛ بلکه دیدگاه اسلام مرکب از ایمان، علم و عمل است و توانایی انسان که به این منظور برنامه‌ریزی شده است، ما را به سوی آن سوق می‌دهد.

۱۰. از آنجا که هدف هستی تحقق بخشیدن به سعادت و رضایت انسان است، تعیین وسیله رسیدن به این هدف، باید مبتنی بر تفکر و احساسی باشد که رفتار انسان نشانه آن دو به حساب آید و اراده خط مشی آنها را شکل بدهد. بدین ترتیب هدفمندی هستی، علم، احساس، رفتار، و اراده را باهم تلفیق می‌کند. از این طریق می‌توانیم ابعاد مختلفی را به عنوان زمینه‌های مطالعه و تحقیق تعیین کنیم و اهداف هر کدام را مشخص سازیم. همان‌طور که می‌توانیم یک ساختار کلی برای علوم انسانی کشف کنیم که دربرگیرنده تمامی معرفتها اعم از ادبیات و علوم باشد. این تلاش که در جهت نزدیکی و پیوند دادن رشته‌های مختلف است و «رویکرد میان رشته‌ای» نامیده می‌شود، یک پیوستگی مبتنی بر اعتقاد متقابل را بین تمامی علوم اعم از پزشکی، جغرافیا، روان‌شناسی و ریاضیات به وجود می‌آورد.

مسیر حرکت

دو بعد اساسی وجود دارند که مسیر حرکت در این رویکرد را تعیین می‌کنند:

بعد اول: ارزیابی وضعیت کنونی برای شناخت صحیح از ناصحیح. این شناخت به صورت جامع و مبتنی بر معیارهای ثابتی صورت می‌پذیرد، که ذکر شد.

بعد دوم: ارائه الگوهای سالم. این الگوها گاهی جزئی و فرعی هستند و گاهی کلی و فراگیر، ولی در هر دو صورت با اصول، ابزار و اهداف هماهنگی دارند.

نگاه دقیق به این دو بعد، انسجام آنها را نشان می‌دهد. وقتی ما وضعیت را ارزیابی می‌کنیم، الگوهای سالم برای ما آشکار می‌شوند و زمانی که الگوی سالم ارائه می‌دهیم، وضعیت را ارزیابی می‌کنیم. البته لازم است در نظر داشته باشیم که این ارزیابی‌ها یا این ارائه الگوهای جایگزین، اسلام نیستند، بلکه تلاشهای اسلامی از نوع مجاهدت در راه خدا هستند تا خداوند ما را به راه خودش هدایت کند. این تلاشها با خواست خدا به مجموعه‌ای از یافته‌های فکری و عملی منتهی می‌شود که در نهایت به یک ساختار اسلامی تبدیل می‌شود و ظرف وسیعی می‌گردد که می‌توان تمام نیروهایی را که اخلاص در راه خدا و اعتماد به کمک او دارند را برانگیخته، در آن قرار داد.

اسلامی‌سازی روان‌شناسی

وقتی پذیرفتیم که موضوع هر علم مسائلی است که تنها در آن علم بررسی می‌شوند و این موضوع، آن علم را از علوم دیگر متمایز می‌سازد، می‌توانیم مسائلی را که اختصاص به روان‌شناسی دارند، به گونه‌ای شکل‌بندی کنیم که در این چارچوب، آن دو بعدی که مسیر حرکت را تعیین می‌کردند، متحقق شوند. این مباحث گاهی کلی‌اند مانند روان‌شناسی یادگیری، روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی رشد و گاهی جزئی مثل جایی که بر یک مطلب خاص تمرکز می‌شود؛ مثل وضعیت خانواده یا روابط خانوادگی. این مباحث همانطور که قبلاً اشاره کردیم در چارچوب اصولی قرار می‌گیرند که دیدگاه مورد قبول از آنها سرچشمه گرفته است. پس این مباحث در عین پیوستگی شاخه شاخه می‌شوند و در عین اتحاد از هم تفکیک می‌شوند.

مباحث روان‌شناسی رشد (بررسی کلی)

هر مطالعه‌ای که در مورد روان‌شناسی رشد به صورت کلی و ابعاد مختلف آن به صورت جزئی انجام می‌شود، لازم است که به ایجاد یک دیدگاه جامعی بیانجامد که بتواند:

الف) در حد کافی از افکار و معلومات برخوردار باشد.

ب) فرضیاتی ارائه دهد که مبتنی بر اطلاعات کافی باشد و تفسیرهای مناسب برای آنها ارائه دهد.

ج) با ایجاد روشها و زمینه‌های تحقیقی جدید و ارائه تفسیرهای مربوط به آینده، از آنچه در گذشته و حال شناخته شده و مطرح گردیده فراتر رود.

برای اینکه این دیدگاه بر مبنای صحیح استوار باشد، لازم است که امور زیر را مشخص سازیم:

۱. منابعی که در ساختن این دیدگاه به آنها استناد می‌کنیم.
۲. پیش‌فرض‌های اساسی که روی آنها تمرکز می‌شود.
۳. مفاهیم و اصطلاحاتی که به کار می‌بریم و معانی آنها.
۴. روشها، زمینه‌ها و ابزار پژوهش و تفسیر نتایج.

منابع

ماهیت پیچیده و مرکب انسان از بدن، روح، عقل و اراده و برخورداری مؤلفه‌های آن از

روابط به هم پیوسته، نیازها و تمایلات متعارض انسان، به یک توازن دقیق نیاز دارد، تا تعارض این نیازها و رغبتها برطرف و روابط استوار بین آنها برقرار گردد. این ماهیت الزام می‌کند که هر دانش مربوط به انسان باید دو جنبه اساسی را در نظر داشته باشد: جنبه معیار و جنبه فعلیت. هیچ دیدگاهی بدون در نظر گرفتن این جنبه اساسی درست نخواهد بود. هیچ انسانی، به هر میزان از منزلت بالا و قدرت زیاد برخوردار باشد، نمی‌تواند به ماهیت انسان احاطه داشته باشد و معیار کامل و صحیحی را وضع نماید. بلکه تلاش در راه تحقق این هدف بیهوده محسوب می‌گردد. بنابراین لازم است که بپذیریم منبع عالی و قدرتمند برای جنبه معیار همان وحی است. اما از آنجا که جنبه فعلیت به توانایی‌هایی عقلی و حسی انسان مربوط می‌شود، اصول فلسفی به معنای صحیح آن، یعنی حکمت و نتایج پژوهشها و مطالعات تجربی و غیرتجربی این جنبه را شکل می‌دهد. این اصول که تحت تسلط معیار شرعی ما به آن دست می‌یابیم، منبعی برای اطمینان قلب در قبال چیزی است که ما به آن می‌رسیم. بنابراین منابعی که در ترسیم این دیدگاه به آن رو می‌آوریم، عبارتند از: وحی، حکمت (فلسفه) و نتایج پژوهشهای علمی.

منبع اول: وحی

وحی به چیزهایی اطلاق می‌شود که خداوند به پیامبران و رسولان خود الهام کرده است. قرآن کتاب جامعی است که محتویات کتابهای آسمانی دیگر را تأیید و تکمیل نموده است و مسائلی از قبیل تحریف و انحصار به یک طایفه خاص و... در مورد آن صدق نمی‌کند. هم‌چنین آیات و روایاتی وجود دارند مبنی بر اینکه پیامبر(ص) از روی هوس سخن نمی‌گوید و خداوند می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد. سپس در مرتبه بعد - اگرچه در سطح قرآن و سنت نیست - تفسیرهای صحابه و اجتهادات فقها قرار دارند. اگر این تفسیرها با تکیه بر علم اصول انجام شود، در این بخش قرار می‌گیرند و اگر اجتهاداتی باشند که مخالف این اصول نیستند، تحت بخش دیگر (حکمت) قرار می‌گیرند. روی آوردن ما به تفسیرهای صحابه و فقها از متون قرآن و حدیث، ناشی از این است که تفسیر آنان وابسته به توانایی‌های خاص، علم به ناسخ و منسوخ، دانستن شأن نزولها و ریشه‌یابی سند احادیث است. این تفسیر به درستی و دلالت قرآن و حدیث لطمه نمی‌زند (میور، ۱۹۲۸، ص ۲۸).

منبع دوم: حکمت

ارتباط بین حکمت و فلسفه امر اساسی است، زیرا کلمه فلسفه در معنای اصلی خود مرکب از دو کلمه است که به معنای «دوست‌دار حکمت» است. بنابراین باید به ریشه این اصطلاح توجه کرد. زیرا این اصطلاح در طول دوره‌های تاریخی اندیشه بشری از مسیر اصلی خود منحرف شده و معانی مختلف و متضادی به خود گرفته است. این انحراف، بسیاری را به کناره‌گیری از تعریف اصلی و روی آوردن به تعاریف مختلف - و چه بسا متضاد - واداشته است. پیش از هر چیزی لازم است متذکر شویم که فلسفه در معنای اصلی خود ریشه در دین دارد. بر این اساس که خداوند انسان را آفریده است و نه برعکس و کسی که بی‌نیازی‌اش از دیگران است، ناقص و کسی که بی‌نیازی‌اش از خودش است کامل است. فلسفه اگر عقل را جایگزین وحی نسازد، ارزش زیادی دارد، زیرا فلسفه دوست‌دار حکمت است و قرآن کریم در موارد متعددی حکمت را در کنار کتاب قرار داده است. فلسفه مادر علوم و پیشگام آنها در کشف مداوم آفاق جدید است. به علاوه، اگر فلسفه راه درست خود را بییماید، انسان را به معرفت نفس خود و شناخت عظمت خالقش می‌رساند. فیلسوف اگر بر مرکب زیاده‌روی و غرور سوار نگردد، بهترین دعوت‌کننده به سوی خدا، پیشرفت و سعادت انسان است (حیا الله، ۱۹۷۵، ص ۵۷-۵۸). لذا فیلسوف باید علم و تقوا را درهم آمیزد تا گمراه نگردد. قرآن نه تنها با فلسفه درست که زاینده فکر پخته و خواهان یقین باشد، مخالفت ندارد، بلکه آن را پذیرفته و پشتیبانی می‌کند، بحث منصفانه را می‌ستاید و با انبوهی از موضوعات و استدلالها به آن یاری می‌رساند و انسان را به روشن‌بینی، تعقل و عبرت‌آموزی فرامی‌خواند: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (حشر: ۲۵۹) یعنی ای صاحبان بصیرت عبرت گیرید. البته این به معنای مقدم داشتن عقل بر شرع نیست؛ زیرا توانایی‌های انسان از جمله عقل استدلالی او محدود است. علاوه بر اینکه، عقل در تمام حالات خود نمی‌تواند منفک از هوسها و عواطف باشد. بنابراین تضمینی برای درستی احکام عقل در همه جا وجود ندارد. پس ضرورت دارد که انسان در عین استفاده از عقل خود به وحی روی آورد. به تعبیر غزالی اگر عقل را از دیدگاه متکلمین معتزلی ببینیم، محفوظ از ناتوانی و محدودیت نیست. لذا لازم است که قضایایی که عقل به دست می‌آورد، دائماً بر اساس وحی تصحیح شوند. از همین روست که اجتهادات فقها و دانشمندان مسلمان با نظریات فلاسفه غربی تفاوت آشکار دارد. از آنچه ذکر شد، به این نتیجه می‌رسیم که مفهوم تحریف یافته از فلسفه باید ترک شود، اما مفهوم حکمت به عنوان یک تفکر استدلالی نظام‌مند که به مطالعه مخلوقات خداوند، رابطه

انسان و هستی، وظیفه انسان و هدف از خلقت انسان می‌پردازد، باید تا جایی که منافاتی با احکام وحی نداشته باشد، به کار گرفته شود. بدین ترتیب، منبع دوم (حکمت) تعارضی با منبع اول پیدا نمی‌کند و فراتر از آن نمی‌رود. در حقیقت معنا، ثمره، و هدف از یادگیری فلسفه چیزی غیر از اصلاح نفس نیست. به این معنا که فضایل و منس پسندیده را در دنیا به کار گیرد و با مردم و خانواده رفتار شایسته داشته باشد تا در آخرت به سلامت نفس برسد. و همین هدف و نه غیر آن، هدف دین است (ابن حزم، الملل الالهواء و النحل، ج ۱، ص ۴۹).

منبع سوم: نتایج پژوهشها

نمی‌توان در بحث خود از منابع، نتایجی را که محققان و پژوهشگران در مطالعات خود به آن رسیده‌اند، نادیده گرفت. پژوهشهایی که در چارچوب شریعت خداوند انجام شوند، بر پایه مبانی مورد پذیرش دین جریان یابد و تفسیر نتایج آنها با اتکا به مبانی غیر متضاد با شریعت انجام شود، مورد پذیرش پژوهشگران دیگر، حتی دانشمندان غیر مسلمان قرار می‌گیرد. اما پژوهشهایی که متضاد با این مبانی باشند، فاقد ثبات و اعتبار خواهند بود. نادیده گرفتن این نتایج ما را با دو لغزش مواجه می‌سازد: نخست خودستایی مبتنی بر عدم فهم میراث علمی تمدن‌های گذشته. دوم: لغزشی است که غرب در قرون وسطی به آن دچار شد و دستاوردهای علمی مسلمانان را نادیده گرفت. پس هر جا علم و معرفتی باشد، ما شایسته‌ترین مردم به آن هستیم و هر جا لغزش و گمراهی باشد، بیش از هر کسی بر ما لازم است که نسبت به آن بصیرت پیدا کنیم.

مبانی اساسی

۱. ایمان به خدا، فرشتگان، کتابها و پیامبران خدا، و روز قیامت.
۲. نیک بودن ماهیت انسان.
۳. هستی در خدمت انسان و انسان خلیفه خدا در جهان.
۴. ضرورت بعد اخلاقی به خاطر هستی.
۵. نگاه همه جانبه‌نگر نسبت به انسان.
۶. رشد انسان در خلاء صورت نمی‌گیرد و سه عامل اساسی: عقل، قدرت، و شرع آن را تعیین می‌کند.

۱. ایمان به خدا، فرشتگان، کتابها و پیامبران خدا و روز قیامت

ایمان به خدا یک ضرورت فطری، عقلانی، و روحی است. بالاتر از همه اینها یک قضای الهی است که تمام مخلوقات در آن شریکند و یک مسئله فطری است که خداوند وجود بشر را با آن سرشته است. هر انسانی بدون یادگیری و تلقین در اعماق جان خود آن را می یابد: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف: ۱۷۲/۷) و زمانی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم!» حضرت پیامبر می فرماید: «کل مولود یولد علی الفطره فبواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه» یعنی «هر کودکی با فطرت اسلام متولد می شود و این پدران و مادران آنها هستند که آنها را یهودی، مسیحی یا مجوسی می سازد.»

جست و جوی تاریخی ما نشان می دهد که بشر به هر قدمتی از تاریخ و به هر تفاوتی از نژادها که برسد به نحوی از انحاء به خدا ایمان داشته است. از آنجا که ایمان به خدا بر پایه های عقلی استوار است، عقل انسان در حالات مناسب خود قوانین طبیعت را استخراج نموده و نسبت به آنها شناخت پیدا می کند. لذا ناگزیر می شود، آفریننده ای را برای این قوانین بپذیرد. و برای هستی هیچ تفسیری نمی یابد؛ مگر از طریق یک خالق با ابتکاری که مخلوق خود را ارج نهاده و هر چیزی را به نحو احسن آفریده است. هم چنین ایمان یک ضرورت برای روان انسان است و منزلت آن بالاتر از آن است که جلوه ای از جلوه های ترس باشد، بلکه مانعی برای ترس و راهی برای سلامت روان است. «وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُكُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ» (انعام: ۸۱-۸۲).

«و من چگونه از آنچه شما (برای خدا) شریک قرار داده اید بترسم، ولی شما از شریک هایی که برای خدا قرار داده اید و خدا فرمانروایی آنها را برای شما نازل نکرده نمی ترسید؟ پس کدام یک از این دو فرقه سزاوارتر است که ایمن باشد اگر می دانید؟ آن افرادی که ایمان آوردند و ایمان خود را به وسیله ظلم آلوده نکردند، ایشانند که ایمن بودن برای آنان می باشد و در راه هدایت هستند»

«الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸/۱۳).

«آنان افرادی هستند که ایمان آوردند و قلب‌هاشان به وسیله یاد خدا مطمئن و آرام خواهد بود، آگاه باشید که قلب‌ها به وسیله یاد خدا آرام می‌شوند.»
 «وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران: ۱۰۱/۳) «و هرکس به دین خدا متمسک شود محققاً به راه مستقیم هدایت یافته است.»

ابن‌کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «تمسک به خدا و توکل به او موضوع اصلی برای هدایت، آمادگی برای اجتناب از گمراهی، و راهی برای حق و دستیابی به مقصود است.» بنابراین جوهره اعتقاد، اطمینان به وجود خدای زنده و پاینده است که هیچ خواب و غنودنی او را فرامی‌گیرد. (لا تاخذه سنه و لا نوم) پس دین بیش از آنکه از سر ترس باشد، واکنشی است که در مقابل ترس (برگسون، ۱۹۸۴، ص ۱۶۹)، بلکه تفسیر دینی وقایع، ترس را از ما دور می‌سازد و ما را در وضعیتی قرار می‌دهد که با هر نوع تشنج و فشاری با آرامش برخورد کنیم. (همان، ص ۱۷۲). پس ایمان قلب‌های مؤمنان را آکنده از آرامش می‌سازد که نه احساس ترس کنند و نه اندوهگین شوند.

وجود فرشتگان موضوعی برای ایمان و رحمتی از سوی خدا است. خداوند آنان را به خاطر ارج نهادن به آدم، در برابر او به سجده واداشت. از میان آنان فرستادگانی برای انسانها و لشکریانی برای حمایت از آنها با مجسم شدن به صورت‌های مورد خواست خداوند، برگزید، تا فرزندان آدم از طریق این وسیله‌ها متقاعد شوند، در بی‌اعتنایی غرق نشوند، و در مسیر او هام منحرف نگردند. علی‌رغم اینکه ایمان به فرشتگان ایمان به غیب است، ولی در عالم محسوسات نیز آنها به صورت افراد و گروه‌ها مجسم می‌شوند (مانند قضیه بشارت به حضرت ابراهیم و مریم و داستان جبرئیل).

در مرحله بعد، ایمان به کتابهای آسمانی مطرح می‌شود، به اعتبار اینکه آنها راهی است که خداوند جهانیان برای انسان برگزیده است. همه‌ی کتابهای آسمانی رسالت واحدی را برای انسان آورده‌اند؛ تقوای الهی، یگانگی خدا، و اطاعت از خدا. ایمان به کتابهای آسمانی از پایه‌های ایمان است. اما کتابهای آسمانی پیش از قرآن، به دست بشر دچار تحریف و تغییر شده‌اند و برخی اختصاص به جوامع خاص دارند و از عمومیت برخوردار نیستند. به همین دلیل خداوند قرآن را مشتمل بر کتابهای قبلی و حاکم بر آنها قرار دارد، و حاوی یک روش کامل برای زندگی بشر ساخت، و حفظ آن را به عهده گرفت. علاوه بر اینکه این کتابها را خداوند بر پیامبرانی وحی کرده تا به بشر برساند، که خودشان نیز بشنوند. و خداوند آنان را

به صفاتی آراسته است که در رساندن رسالت و ادای امانت کمک می‌کنند. خداوند با معجزاتی آنان را تأیید می‌کند. آنان فرشته نیستند تا برای ما الگو باشند و ما به آنان اقتدا کنیم و در روز حساب شاهی بر ما باشند. بنابراین ایمان به کتابهای آسمانی و پیامبران ملازم یکدیگرند. زیرا پیامبران کسانی هستند که همان کتابها را به بشر می‌رسانند. باور به هر کدام مستلزم باور به دیگری است (الشمیری، ۱۹۸۳).

بدون اعتقاد به قیامت، دایره ایمان تکمیل نمی‌گردد، روز قیامت مسئله اساسی و ضروری برای هستی است. این جهان هر قدر طولانی شود و هر قدر توانایی‌های انسان در آن بسیار گردد، ناگزیر باید بپذیرد - مؤمن باشد یا غیر مؤمن - که دنیا زوال‌پذیر است. اگر هستی منحصر در این جهان زوال‌پذیر باشد، زندگی بی‌هدف می‌گردد و تلاش بی‌وقفه، بی‌هدف خواهد شد، و جهان حالت بیهودگی و سرگرمی پیدا خواهد کرد.

۲. نیک بودن ماهیت انسان

انسان محور روان‌شناسی است و شناخت ما از رشد او به درک ما از ماهیت او وابسته است. بسیاری از روان‌شناسان رشد، در مورد ماهیت انسان به دیدگاه‌های فلسفی رو آورده‌اند. این دیدگاه‌ها را بر نتایجی که بدست می‌آورند تحمیل می‌کنند، و حتی اسیر این دیدگاه‌ها گردیده‌اند. و اگر در اعماق نظریات خود بازتاب خفیفی از مخالفت با آن دیدگاه بشنوند، اظهار بی‌توجهی می‌کنند و به تحریف تفسیر مربوط به آن می‌پردازند. می‌توان این دیدگاه‌ها را به صورت زیر خلاصه کرد:

- دیدگاهی معتقد است که انسان طبیعتاً موجود بد سرشت است و بذره‌های خصومت در ماهیت او قرار دارد و همواره قصد تخریب خود یا دیگران را در سر می‌پروراند.
- دیدگاه دیگری معتقد است که انسان ماهیت نیک دارد، و ما باید او را بدون آموزش، دست‌کاری و حتی مواظبت رها کنیم تا بذره‌های نیکی در او پرورش یابد.
- و دیدگاهی می‌پندارد که انسان مانند صفحه سفید بی‌طرف است و محیط است که نیکی و بد طبیعتی را در وجود او حک می‌کند.

متفکران و فیلسوفانی که به هر کدام از این نظریات معتقد شده‌اند، مکاتبی براساس آنها شکل گرفته، طرح‌هایی ترسیم شده، سیاست‌هایی تنظیم گردیده، راهنمایی‌هایی انجام شده، و پیش‌بینی‌هایی صورت گرفته است.

اسلام یک دیدگاه منحصر به فرد در مورد ماهیت انسان دارد که از جانب خالق انسان ارائه شده است. انسان در نظر اسلام از جسم، روح، عقل، و اراده ترکیب یافته، جوهر واحد دارای اجزای همبسته است. این جوهر و اجزا از همدیگر جدا نمی‌شوند. هر جزئی سبب وجود جزء دیگر و متکی بر آن است. اصل وجود انسان از فطرت سالم و شکل دهی شایسته برخوردار است. انسان به گونه‌ای کامل آفریده نشده است که از مواظبت او چشم‌پوشیم، بلکه از دیدگاه اسلام انسان در عین حال که ناقص آفریده شده است، قابلیت تکامل دارد. انسان بذری است که تمام عناصر وجود (خاک و حیات) را به صورت کامل داراست و به صورت بالقوه برای او مقدر گردیده که تحت شرایط خاص همگی شکوفا می‌شوند. این توانایی‌های بالقوه با انجام عمل آزادانه و ارادی به فعلیت می‌رسند. (نحل، ۷۸؛ دراز، ۱۹۷۳، ص ۵۸۵). پس روان انسان با گرایش به خیر و به طور فطری علاقه‌مند به خوبی آفریده شده است. اگر خیری به او عرضه شود، بدون تردید و بدون کمترین استنکاف آن را می‌پذیرد. اما تردید و استنکاف از نیروهای شری که بر روان انسان عارض شده، سرچشمه می‌گیرد. از آنجا که گزینش خیر جزء ماهیت انسان است، خداوند راه هدایت را طریق پیامبران خود نازل فرموده تا به مردم عرضه کنند. تفاوت دیدگاه اسلام درباره ماهیت انسان با دیدگاهی که معتقد به خوب بودن ماهیت انسان است، در همین هدایت خداوند است که آنها خوب بودن انسان را بدون هیچ دینی از جانب آفریدگار و بدون هیچ اراده‌ای می‌دانند که استحقاق ثواب و عقاب را در پی داشته باشد.

با توجه به این بعد، این مسئله را مورد بحث قرار می‌دهیم که آیا دیدگاه حیوانی بر انسان مطابقت دارد؟ به این معنا که آیا ما می‌توانیم در روان‌شناسی رشد به آزمایشات حیوانی رو آوریم و مبنای معین برای دیدگاه خود درباره رشد انسان از آنها استنباط کنیم؟ پاسخ به این سؤال منفی است.

و اگر به دیده اغماض بنگریم، پاسخ به این سؤال دشوار است. زیرا حیوانات نیز به نوبه خود ملت‌هایی هستند، ولی باهم همسان نیستند و انسان‌گونه منحصر به فرد و متمایز از سایر حیوانات است. اگرچه حیوانات در عناصر مادی خلقت با انسان مشابهت دارند، ولی در خلقت معنوی نه انسان شبیه حیوانات است و نه حیوانات شبیه انسان. زیرا خداوند حیوانات را از کرامت روح و عقل برخوردار ننموده و آنها را به آبادانی زمین و خلافت خدا در زمین مکلف نکرده است (قرضاوی، ۱۹۸۱، ص ۶۸-۶۹). بدین ترتیب، می‌بینیم

روان‌شناسان جدید معتقدند که رو آوردن روان‌شناسی انسان بر پژوهش‌های حیوانی و هم‌چنین قرار دادن رفتار انسان در چارچوب ساده ماشینی گمراه‌کننده و نامناسب است. (بوجنتال، ۱۹۶۷، ص ۹). بر اساس دیدگاه ما درباره حیوانات در ماهیت هر حیوانی دست‌کم یک ویژگی غلبه دارد، مثلاً وفاداری در سگ، ویژگی نیرنگ‌بازی در روباه و... و لذا یک گونه از حیوانات و هر فرد از آن‌گونه ویژگی واحدی بروز می‌دهند. در حالی که یک فرد انسان را متمایز از سایر افراد می‌یابیم (برگسون، ۱۹۸۴، ص ۱۹۶). هم‌چنین تفکر و اراده در حیوانات مورد تردید است. و این به معنای پوشیده بودن این نیرو یا وجود آن به عنوان یک عنصر ضعیف نیست، زیرا این امر محل تردید است. به همین دلیل خداوند حیوانات را در خدمت انسان قرار داد. هیچ حیوانی وجود ندارد که مرگ او را نگران سازد یا از فشار روانی رنج ببرد (برگسون، ۱۹۸۴، ص ۲۱۶). غزالی، متذکر می‌شود که منزلت بخشیدن انسان بر حیوان به علم و اراده برمی‌گردد. علم عبارت است از شناخت مسائل دنیایی، آخرتی و حقایق عقلی. این امور و رای‌حسیات قرار دارد و حیوانات با انسان در آنها مشارکت ندارند، بلکه مفاهیم کلی و قطعی همگی اختصاص به عقل دارند. اما اراده: اگر عقل فرجام کار و درستی امری را دریابد از درون او اشتیاقی به سوی این منفعت برانگیخته می‌شود، ابزار آن را فراهم می‌سازد و آن را اراده می‌کند و انجام می‌دهد. این اراده غیر از آن است که انسان از روی شهوت به چیزی تمایل دارد یا حیوانات چیزی را می‌خواهند (غزالی، احیاءالعلوم، ج ۳). نادیده گرفتن نقش عقل و اراده در تفسیر نتایج آزمایشات حیوانی ضعف بزرگی است که نمی‌توان از آن چشم پوشید.

۳. هستی در خدمت انسان و انسان خلیفه خدا در زمین

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم مخلوق خداست، با خواست او وجود دارد و با دستور «کن فیکون» به وجود آمده است. رابطه خدا و هستی روشن است. و هستی تابع قوانین و اصول معین است. «مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ» (ملک: ۳) و هیچ بی‌نظمی و نقصانی در خلقت خدای رحمان نخواهی یافت. این قوانین و اصول در چارچوب مشیت خداوند قرار دارند، اگر خداوند بخواهد قانونی را لغو یا اصلی را متوقف نماید یا در پیامدهای آن اصول و قوانین تغییری ایجاد نماید، هیچ‌کس نمی‌تواند مانع شود یا خدا را در قبال این کار بازجویی نماید. خلقت جهان بی‌پهلو نیست، بلکه هدفمند آفریده شده است. و هر چه ما به درک این

هدف نزدیک‌تر شویم، به فهم جایگاه خود و شناخت وظیفه خود در این دنیا نزدیک‌تر می‌شویم. هستی با اراده خدا «در خدمت» انسان قرار گرفته است. اما این به خدمت گرفتن به صورت مطلق و بدون هدف مورد انتظار نیست. همان‌گونه که خلقت جهان هدفمند است، در خدمت قرار دادن او برای انسان نیز خالی از هدفی که او را در ادای امانت و انجام تکالیف یاری رساند، نمی‌باشد. این هدفمندی با سه نگرش رایج در تعارض است: نخست: رویکردی که رابطه انسان و هستی را تک بعدی در نظر می‌گیرد که دست انسان برای هر نوع تصرف در جهان باز است و او می‌تواند در جهت دوام یا نابودی جهان تصمیم بگیرد و قوانین آن را تغییر دهد.

رویکرد دوم: تصور می‌شود که بین انسان و طبیعت ستیز وجود دارد. اگر انسان نیروی کافی به دست آورد طبیعت را مغلوب می‌سازد و زمانی دیگر حوادث طبیعی از انسان انتقام می‌گیرد.

اما رویکرد سوم: در درون خود دیدگاهی دارد، مبنی بر اینکه این جهان به عنوان یک موجود مستقل دارای اراده و قصد است و هر طور که بخواهد آن را پیاده خواهد کرد. این رویکرد با قانون دین در مورد «به خدمت قرار دادن جهان» سازگاری ندارد. همان‌طور که این رویکرد از آن رو که تقدسی به نیروی طبیعت می‌بخشد، در درون خود معنای متضاد با توحید دارد. که در جوهر خود کمتر از دیدگاه برخی بت‌پرستان ابتدایی نیست. بت‌پرستانی که طبیعت را می‌پرستیدند و نیروی الهی برای آن قایل بودند. «طبیعت را جاندار می‌پنداشتند که گویا موجودی است که روح مرموز او را همراهی می‌کند... اشیاء و حوادث دارای نیت هستند، گویا طبیعت هر جا چشم‌هایی دارد که توسط آنها به انسان می‌نگرد... و تصور می‌کردند که اگر انسان دارای نیت درست نباشد، همواره در این جهان تحت کنترل خواهد بود» (برگسون، ۱۹۸۴، ص ۱۹۰-۱۹۱).

می‌بینیم که رویکرد اول، دست انسان را باز می‌گذارد که آنچه را پیرامون او ست تخریب کند و با غرور مطلق هیچ ممنوعیتی را برای این کار نپذیرد. در حالی که باید بپذیریم که بافت انسان به ما می‌گوید که او برای زندگی متواضع‌تر آفریده شده است. دلیل این امر مقاومت غریزی او در برابر نوآوری است (برگسون، ۱۹۸۴، ۱۹۸۶). این مقاومت غریزی، به تلاش برای نوآوری و ابتکار، و همچنین تلاش برای ایجاد پذیرش بین افراد نیاز دارد. اما در طول تاریخ - با وجود اختلاف ملت‌ها و طوایف - روشن شده است که مورد

پذیرش قرار دادن نابودی محیط و اجزای مادی و حیوانی آن بسیار دشوار است. هم‌چنین رویکرد دوم با قانون «به خدمت گرفتن» و رابطه هماهنگ نیست و بر رابطه انسان و هستی رابطه دشمنی می‌بخشد.

دیدگاه ایده‌آل در مورد رابطه انسان و طبیعت این است که جهان را به طور هدفمند و با توجه به وظیفه و هدف انسان به خدمت بگیریم. هستی با اراده و مشیت خداوند در خدمت انسان قرار داده است نه به خاطر پستی جهان یا بیهوده بودن قضای الهی که خداوند متعالی‌تر از این توصیفات است. همان‌طور که خداوند فرشتگان را در برابر آدم به سجده واداشت، هستی را نیز در خدمت انسان قرار داد. پس هستی، انسان را در انجام امور دنیایی و برآورده ساختن هدفش از زندگی یاری می‌دهد و هدف از زندگی او در دنیا، یعنی آبادانی زمین را همراه با ایمان به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران و روز قیامت، محقق می‌سازد. لذا هنگامی که انسان از بدن خود که در خدمت اوست استفاده می‌کند، برخوردار و با هستی همراه با شناخت خدا است. حدود الهی را حفظ می‌کند، دست به معصیت نمی‌زند، وقتی ما به وسیله دست اقدام به معصیت می‌کنیم، او مانع ما نمی‌شود، ولی شاهدهی علیه ما خواهد بود. بار سنگین گناه را ما به دوش خواهیم گرفت نه دست. هم‌چنین اگر بر روی زمین گناه کنیم، او جلو ما را نمی‌گیرد، اما شاهدهی برضد ما خواهد بود. بار سنگین گناه به صورت فلاکت در دنیا و عذاب در آخرت در خواهد آمد. در عین حال، انسان این تکلیف را به عهده دارد که در جست و جوی لطف خداوند در جهان بوده و حق خدا را در به خدمت گرفتن آن ضایع نکند. او موظف است از عقلی که خداوند به او عطا نموده و ایمانی که در فطرت او قرار داده، استفاده نماید و توان خود را در شناخت اسرار هستی به منظور تقرب به خدا، کشف اصول و قوانین هستی، اطمینان بخشیدن به دل‌های مؤمنان، و جذب نمودن دل‌های غیر مؤمنان صرف نماید. و زمانی که ما وظیفه و هدف خود را از مطالعه هستی دریابیم و وحی را ملاک قرار دهیم، هیچ تناقضی بین مطالعه قوانین هستی و مطالعه وحی وجود نخواهد داشت.

بررسی تاریخ رابطه انسان و هستی از منظر دیدگاه‌های فلسفی مخالف وحی، نشان می‌دهد که آنان به طور واضح در یک حالت ضد و نقیض سردرگم مانده‌اند یا در حد پرستش هستی و موجودات آن، به او قداست بخشیده‌اند (برگسون، ۱۹۸۴)، یا در حد ویرانی و تخریب آن - بجز موارد قابل استفاده - ارزش آن را ناچیز شمرده‌اند. گاهی با ملاک مقبولیت اجتماعی و فراهم کردن منافع مادی - به عنوان یک ملاک متغیر به حسب زمان و مکان - به

شایسته بودن جهان اذعان کرده‌اند. گاهی با دید «مکتب رمانتیسیم» به آن نگریسته‌اند که هدف از تعامل با هستی را، به عنوان یک موجود، منحصر در محض وجود می‌دانند. این دیدگاه، نظر روان‌شناسان را تحت عنوان روان‌شناسی محیط به خود جلب کرده است. ولی اگر ما رابطه انسان و جهان را در چارچوب وحی که نسبت به همه چیز فراگیر است، قرار دهیم، این سردرگمی از بین می‌رود و ابرهای تناقض بین ابعاد مقبولیت اجتماعی، تأمین منافع مادی، و رمانتیک غیرهدفمند، از هم می‌پاشد. پژوهشگران شریعت اسلامی می‌گویند که «رابطه انسان با طبیعت، رابطه به خدمت گرفتن است و این حقی است که خداوند در استفاده و بهره‌وری از طبیعت به او داده است. در قبال این حق انسان تکلیفی به خاطر خود طبیعت ندارد. اما وظیفه‌ای که انسان در قبال طبیعت دارد، مانند مراقبت و استفاده درست از طبیعت و امثال آن، به خاطر خود موجودات طبیعت نیست. بلکه وظیفه‌ای است که مصلحت و حقوق انسان در استفاده از طبیعت آن را اقتضا دارد، به صورتی که خیر و سعادت انسان در این رابطه تأمین شود.» قرآن کریم این رابطه را در آیه ذیل روشن نموده: «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (نحل: ۱۶/۱۲). «و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت، و ستارگان آسمان هم به فرمان او مسخرند، همانا در این کار آیت‌ها و نشانه‌هایی (از قدرت خدا) برای اهل خرد پایدار است.»

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (جاثیه: ۱۳/۵۶).

«و آنچه در آسمانها و زمین است تمام او مسخر شما گردانید و اینها همه از سوی اوست. در این کار نیز برای مردم با فکر آیتی (از قدرت الهی) کاملاً پدیدار است» (حیاء الله، ۱۹۷۸، ص ۱۱۴).

۴. ضرورت بعد اخلاقی به خاطر هستی

وقتی که هدف از وجود هر چیزی رسیدن به کمال باشد، کمال رشد انسان محقق نمی‌شود، مگر پس از شناخت هدف آن. شناخت هدف انسان بسیاری از هدف‌های واسطه‌ای را برای ما مطرح می‌سازد که در حد خود هدف نهایی به شمار نمی‌روند، بلکه اهداف مرحله‌ای و جزئی هستند که در مسیر هدف کلی، یعنی تحقق کامل سعادت انسان قرار می‌گیرند. این هدف کلی دارای ویژگی‌های حقیقی زیر است:

الف) همگانی و فراگیری است که می‌تواند هدف برای تمام انسانها باشد.
 ب) هدف برای تمام مراحل قبل بوده و مقدمه برای هدف دیگر نیست.
 ج) نمی‌توان آن را تفسیر یا علت‌یابی کرد (حیا الله، ۱۹۷۸، ص ۱۶).

این هدف از وجود انسان که رفتار او در تحقق آن سوق داده می‌شود، یک مکتب اخلاقی را برای ما شکل می‌دهد. که رفتار انسان را در راستای وظیفه و هدف او قرار می‌دهد. رفتار حیوانات هدف بالاتر از زنده ماندن ندارد. اما زنده ماندن به تنهایی نمی‌تواند هدف برای وجود انسان باشد. در غیر این صورت وجود انسان یک وجود فرسایشی می‌شود که خودش را برای خودش مصرف می‌کند، و دیروز، امروز، و فردای او یکسان می‌شوند. کار می‌کند تا زنده بماند و زنده می‌ماند تا کار کند. می‌خواهد تا بیدار شود و بیدار می‌شود تا بخوابد. اما زندگی انسان از دیدگاه اسلام دارای هدف است و تا جهان دیگر تداوم دارد که خوبی‌ها و افزایش آنها را در آن جهان می‌یابیم. علی‌رغم اینکه وجود ما به خودی خود به خاطر پیدایش و تداوم خود مستلزم تلاش اندامی و فیزیکی است، اما این امر تنها در مورد یک بعد او، یعنی بعد مادی او صادق است. اما بعد روحی او اقتضا دارد که این تلاش‌ها در جهت تعالی و رسیدن به آرمانهای والا به کار گرفته شود. بدین ترتیب یک جنبه اخلاقی برای ما روشن می‌شود که در بافت این تلاش‌ها نفوذ دارد و ضرورتی برای وجود انسان به حساب می‌آید. به خاطر آن هدف است که تلاش‌ها ارزش پیدا می‌کنند. «انسان می‌تواند در طول زندگی خود از بعض مسائل علمی و شناختی که به ذهنش هم خطور نکرده، بی‌نیاز باشد. حتی می‌تواند در یک مدت زمان کوتاه یا طولانی از عمر خودش از همه مسائل علمی بی‌نیاز باشد. ولی هیچ‌کس نمی‌تواند به اندازه یک چشم برهم زدن، نسبت به مسائل اخلاقی بی‌توجه باشد» (دراز، ۱۹۷۳، ص ۱۰۰). این جنبه اخلاقی که مورد نظر ماست، معیار آن با قوانین قراردادی و دیدگاه‌های فلسفی و امثال آن به هیچ‌وجه تعیین نمی‌گردد. زیرا این دیدگاه‌ها بین واقع‌گرایی محض که با تغییر زمان و مکان در حال تغییر است و آرمان‌گرایی افراطی که در بسیاری از نظریات فلسفی بروز نموده، در نوسان است. و تنها دیدگاه اسلامی است که این معیار را به صورت یک پیوستار مرتبط از واقع‌گرایی تا آرمان‌گرایی، از عدالت تا احسان ارائه می‌دهد. همان طور که این دیدگاه حدود اجرایی ثابت و معین معرفی نموده است، به توان انسان نیز احترام گذاشته است و بخشی از پویایی تشریح را به وجدان فردی واگذار نموده و او را در چارچوب بزرگ تقوا و نیکوکاری محصور نموده است.

هنری برگسون، ارتباط زندگی را با اخلاق یک ارتباط ازلی می‌داند: «به هر صورت در گذشته عادات همه اخلاقی بودند. هیچ تمایزی بین نظام طبیعی، نظام اخلاقی، و نظام اجتماعی وجود نداشت. تاکنون نیز ما از این پیوستگی جدا نشده‌ایم و همواره آثار آن در زبان باقی مانده است... و لذا می‌بینی که زبان درباره آنچه که هست و آنچه که باید باشد بیان یکسان دارد» (برگسون، ۱۹۸۴، ص ۱۴۳-۱۴۴). بنابراین اخلاق از دیدگاه اسلام امر فطری و ضرورت اخروی است که در زندگی لزوم حیاتی دارد. شریعت اسلام نظام اخلاقی ارائه نداده است که متضاد با طبیعت باشد، بلکه در راستای مراقبت و حفظ از طبیعت و بیان هدف است.

۵. نگاه همه‌جانبه‌نگر نسبت به انسان

از ویژگی کلی اسلام به رسمیت شناختن همه ابعاد وجود انسان؛ یعنی جسم، روح، عقل، قلب، اراده، و وجدان اوست. اسلام به انسان دستور داده است تا در دنیا تلاش نموده و جهت ادای بهره بدن خود از لذت‌هایی که خداوند مجاز دانسته، برخوردار گردد. و هر عملی را که در راستای رضایت خداوند و مصالح بندگان باشد، عبادت و معادل اعتکاف یا بالاتر از آن قرار داده است. او را به انجام انواع عبادات و مناسک درونی و بیرونی جهت ادای حق روح مکلف نموده، تعظیم شعایر را مورد تأکید قرار داده، و آن را تقوای دل در نظر گرفته است. به او دستور داده است تا جهت ادای حق عقل در ملکوت آسمان‌ها و زمین تأمل و تفکر نموده و در جست و جوی حکمت باشد. زیرا که حکمت گمشده مؤمن است. انسان را جهت داده است تا به خاطر مراقبت از ضمیر و اجتناب از خستگی از زیبایی‌های هستی، میوه‌های رسیده و سرگرمی‌ها بهره‌مند گردد (قرضاوی، ۱۹۸۱، ص ۷۴). این دیدگاه همه‌جانبه‌نگر بر پایه تفکیک و تقسیم‌بندی بنا نشده است، بلکه در هر مصداقی از این مصداقی نوعی همه‌جانبه‌نگری جمع شده است. لذا تحقیق، هم‌نماز است، هم تفکر در ملکوت، هم بهره‌مندی از لذایذ، و هم استفاده از استراحت. هم‌چنین در نماز نیز حقوق تمامی ابعاد وجودی انسان اعم از زبان، بدن، قلب، وجدان، عقل، و اراده ادا می‌شود. لذا در این همه‌جانبه‌نگری، انسجامی است که گسیختگی در آن راه ندارد، توازنی است که انحراف و کجی بر آن عارض نمی‌شود، تعادلی است که زیاده‌روی را از بین می‌برد، و هماهنگی است که ناسازگاری آن را معیوب نمی‌سازد. هم‌چنین این مسئله که

شریعت برای فرد در درون خانواده، برای خانواده در درون جامعه، و برای جامعه درون امت آمده است، نیز همه‌جانبه‌نگری را نشان می‌دهد. این شریعت رحمت برای تمام جهانیان است و با رشته‌های محکم که ساخته دست بشر نیستند، بین جامعه‌گرایی و فردگرایی پیوند ایجاد می‌کند.

این دیدگاه همه‌جانبه‌نگر به تمام ابعاد رشد انسان به صورت کلی می‌نگرد، یک جنبه را جدایی از جنبه‌های دیگر نمی‌بیند، بعد شناختی را بدون رفتار، و حس را بدون عقل در نظر نمی‌گیرد. پس رشد انسان به تمام ابعاد وجود او مربوط می‌شود. و تحقق رشد در گرو توجه به انسان به عنوان یک کل است. تمام دیدگاه‌های رایج در شکل‌دهی به این دیدگاه کل‌نگر با شکست مواجه شدند و هر کدام بر یکی از ابعاد متمرکز شده‌اند. زیرا آنان با یک نگاه جزء‌نگر نسبت به انسان به عنوان موضوع مورد مطالعه نگریده‌اند. پرداختن به اصول نظریات را خطای روش شناختی دانسته‌اند که روش علمی آن را بر نمی‌تابد. زیرا این نظریات اگرچه در فروع به هم نزدیک هستند، اما در پیش‌فرض‌های اساسی و اصول نظری اختلاف آشکار دارند. این اختلاف، اتحاد آنها را در قالب یک نظریه واحد ناممکن می‌سازد، به‌گونه‌ای که پیروان آنها آن را رد می‌کنند و پژوهشگران متخصص هم آن را نمی‌پذیرند. بدین ترتیب، دیدگاه همه‌جانبه‌نگر نسبت به انسان که مورد پذیرش اسلام است، چندگانگی این نظریات را از بین می‌برد. زیرا این دیدگاه دارای پیش‌فرض‌های توحید بخش، منابع یقینی و مشتمل بر تمام ابعاد انسان است.

۶. رشد انسان در خلاء صورت نمی‌گیرد و سه عامل اساسی: عقل، قدرت، و شرع آن را تعیین می‌کنند. مسئله‌های که از بحث‌های گذشته روشن شد این است که هر تغییری که به خاطر تغییر پدید آید، بیهوده خواهد بود، و ارزش هر تلاش برای رشد و تغییر از طریق هدف کلی او تعیین می‌شود. بنابراین رشد انسان، مسیری را برای تغییر ترسیم می‌کند که انسان را به هدف پیوند می‌زند و رشد انسان را به سوی تحقق این هدف حرکت می‌دهد. این حرکت با گذر از اهداف مرحله‌ای و میانجی که ابزاری برای هدف کلی به حساب می‌آیند، انجام می‌شود. ابزاری که این هدف‌های مرحله‌ای را به هدف نهایی پیوند می‌زند، باعث می‌شود که این اهداف منحرف نشوند و به جای هدف نهایی قرار نگیرند. همان‌طور که لازم است این ابزارها ناسازگار با هدف کلی نباشند. مثلاً توجه به بدن یک هدف است، اما یک هدف

مرحله‌های برای انجام عبادت است، لذا آن هم عبادت است و سبب جلب رضایت خداوند می‌گردد. ولی لازم است که در توجه به بدن به صورت یک هدف کلی غرق نشویم و در مسیر تحقق آن دست به معصیت نزنیم یا در این مسیر هدف نهایی را فراموش نکنیم. بنابراین لازم است که به رشد انسان در داخل یک چارچوب بنگریم که عوامل سه‌گانه عقل، قدرت، و شرع آن تعیین می‌کنند.

عقل چیزی است که تشخیص از آن سرچشمه می‌گیرد و فرد را ملزم به تکلیف می‌سازد. در مورد خلافت خود احساس وظیفه می‌کند. تلاش برای نوآوری و مقاومت را مورد توجه قرار می‌دهد. هر جنبه از رفتار که فاقد این جنبه باشد - حتی اگر در زیر سایه تغییر قرار گیرد - فاقد هدف است و بیهوده خواهد بود و گاهی مانع فرایند رشد خواهد بود. علم، اراده، توجه و بدست آوردن تسلط بر خود و دیگران از نتایج عقل است با این رشد، انسان مسئولیت فردی و اجتماعی را در نظر می‌گیرد. «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (صافات: ۲۴/۳۷). «و (در موقف حساب) نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند.» «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُورًا أَنْفُسُهُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم: ۶/۶۶). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود را با خانواده خویش از آتش دوزخ نگاه دارید.» پس بر فرد لازم است که خودش را رشد دهد و تا زمانی که قدرت در دست اوست، به چیزی رو آورد، که موجب رشد می‌شود. سپس فرد موظف است که رشد را برای کسانی که تحت سرپرستی یا در چارچوب مسئولیت اوست، محقق سازد. که گاهی این چارچوب شامل تمام مسلمانان، بلکه تمام انسانها می‌گردد. در چارچوب این دیدگاه، عقل از یکسو به نظریه سالمی در مورد رشد انسان و از سوی دیگر به تعیین مسئولیت می‌رسد. بنابراین لازم است که یکی از مقاصد شریعت حفظ عقل و دوری آن از چیزی باشد که باعث تعطیلی و دوری آن از مسیر فطرت می‌گردد.

عامل دوم، قدرت و استطاعت است که اساس پویای رشد را تعیین می‌کند. منظور از قدرت توان ذاتی و مراد از استطاعت توان مربوط به هر موقعیت است. بنابراین توجه به تفاوت‌های فردی یک دید انعطاف‌پذیری در درون چارچوب ثابت علم و تقوا به وجود می‌آورد. در قالب این چارچوب نسبت به رفتاری که پدید می‌آید داوری می‌کنیم. در این داوری بنا را بر حسن نیت می‌گذاریم، مگر آنکه خلافش ثابت شود. هم‌چنین این عنصر با نوعی از پویایی مشخص می‌شود که رشد انسان را در درون یک رابطه ثابت قرار نمی‌دهد که درون دادها با بیرون دادها در آن یکسان باشند. بلکه برای رشد یک منبعی را فراهم می‌سازد

که در عمل پیشرفت دارد و مطابق موضوع، خودش را تعدیل می‌کند. با توجه به عنصر توان و قدرت، رشد مطابق طبیعت انسان و تفاوت‌های فردی بین افراد است که آنها را نظر قدرت یکسان در نظر نمی‌گیرد. ولی در عین حال، ترجیح کارهای آنها فقط با معیار تقوا صورت می‌گیرد که خداوند کارهای بندگانش را با آن می‌سنجد. بدین ترتیب مسیر رشد با پروردگار ارتباط پیدا می‌کند که در آن تلاش بشری مدد الهی را به همراه دارد. این مدد الهی آن را کمک می‌کند و از اجر آن کاسته نمی‌شود.

عامل سوم، جنبه معیار دارد که با دو عامل قبلی ترکیب می‌شود. زیرا انسان موجود اخلاقی است و به صورتی آفریده شده است که بذره‌های کمال را با خود دارد و برای انجام وظیفه‌ای که خداوند انسان را به خاطر آن آفریده، آماده است. این وظیفه عبادت خداوند همراه با آبادانی زمین است و مستلزم توانایی‌ها و سطوح مختلف رشد است. معیار این سطوح میزان قرب و بعد آنها از هدف است. لذا مشروع بودن، یعنی التزام به حدود خداوند است که این سطوح را مشخص می‌سازد. بنابراین افزایش توانایی‌های شناختی اگر در چارچوب شرع نباشد، رشد به حساب نمی‌آید. و رشد اخلاقی اگر با ضوابط شرع تعیین نشود، عامل فساد خواهد بود یا تعدادی از پدیده‌های نسبی به شمار خواهد آمد. ارزش اخلاق برخاسته از شرع این‌گونه است و لازم است جایگزین فراز و نشیب بین فلسفه‌های آرمان‌گرا، منفعت‌گرا، نسبی‌گرا، شک‌گرا، یا انفصال از هر مکتب گردد.

مفاهیم و اصطلاحات

مفاهیم و اصطلاحات خواه نظری باشند یا عملی، مؤلفه‌های یک دیدگاه را تشکیل می‌دهند. اهمیت مفاهیم در تجربیات خاص که انسان با آنها مواجه می‌شود و تعاریف عملی ریشه دارد. این مفاهیم از طریق تراکم و تعامل تجربیات با قدرت تشخیص و تعمیم افراد یا گویندگان زبان در جامعه شکل می‌گیرند و مشخص می‌شوند. به همین دلیل محتوای فکری و مفهوم آنها در هر زبان بر حسب تفاوت تجربیات و اختلاف زبان‌ها متفاوت می‌شود. انتقال مفاهیم از یک زبان به زبان دیگر این لغزش را به همراه دارد که تجربیات یکسان و مشابه در نظر گرفته شود، البته این امر نسبی است. می‌بینیم که دانشمندان یک علم یا زبان واحد تأکید دارند که هر مفهومی که قرار است استفاده شود، باید تعریف عملیاتی شوند تا بین دانشمندان، یک زبان مشترک شکل گیرد. اختلاف روان‌شناسان در مورد مفهوم هوش نشان

می‌دهد که تعریف مفهومی این واژه با تعریف عملیاتی آن باهم تفاوت دارند. و مکاتب مختلف نیز در مورد تعریف آن اختلاف نظر دارند. و گاهی اختلاف در مورد تعریف یک مفهوم اساسی به داخل یک مکتب نیز رسیده است. مانند اختلاف روان‌شناسان رفتارگرا در مورد تعریف مفهوم تقویت. بنابراین لازم است که هر دیدگاه تازه‌ای در مورد مفاهیم موجودی یا مجموعه‌ای از مفاهیم جدید و خاص، تعاریف عملیاتی مورد نظر خود را ارائه دهد. این‌گونه مفاهیم است که برای پژوهشگر خطوطی را ترسیم می‌کند که او را به فهم ماهیت دیدگاه رهنمون می‌سازد. بواسطه این خطوط به موقعیت آن دیدگاه از جهات مختلف علمی آگاهی حاصل می‌شود. شناخت ماهیت دیدگاه، به شناخت کامل از مراحل و شرایط شکل‌گیری آن و مثالهای عینی از آن نیاز دارد. «از پژوهشگران می‌خواهم که نسبت به مفاهیمی که در چارچوب‌هایی قرار می‌گیرد که دارای شاخه‌های متعدد و به هم پیوسته هستند، آگاهی شخصی داشته باشند. پژوهشگران معمولاً تنها بین مفاهیم و پیشینه آنها ارتباط برقرار سازند، ولی باید بین آن مفاهیم و وضعیت کنونی نیز پیوند ایجاد کنند. پس در مرحله اول دریابند که قرآن درباره آنها چه نظری دارد، و پیامبر(ص) چگونه آنها را به تصویر کشیده است. سپس کشف کنند که اندیشمندان مسلمان و کسانی که آن مفهوم را مورد ژرف‌نگری قرار دادند، در مورد آنچه گفته‌اند. و چگونه در طول تاریخ در جوامع اسلامی عملیاتی شده‌اند. و در نهایت بررسی کنند که چگونه می‌توان ابزارها و روشهای پژوهش مورد استفاده در علوم امروزی و رشته‌های علمی دیگر را در مورد آنها به کار برد. تا به یک فهم تازه از این مفاهیم دست یابیم و نحوه شکل دادن یک نظریه امروزی مرتبط با اسلام را دریابیم.» (ساردار، ۱۹۸۴، ص ۳۶-۳۷). علاوه بر این پژوهشگر باید نسبت به قواعد انتقال مفهوم یک اصطلاح از معنای لغوی به معنای اصطلاحی شناخت داشته باشد تا این دو معنا برای او مشتبه نشوند.

این مفاهیم که ما در چارچوب دیدگاه اسلامی از آنها سخن می‌گوییم، دایره‌های جدایی را شکل نمی‌دهند که هر مفهوم به صورت مستقل و غیرقابل جمع، از مفاهیم دیگر منفک باشد. بلکه هر کدام از مفاهیم، وجود و معنای خود را در ارتباط با مفاهیم دیگر و در قالب تفکر کلی اسلامی پیدا می‌کند. پس دین اسلام دین توحید است. قرآن و سنت شیوه ایمان و عبادت را به مفهوم اسلامی آنها برای ما نشان می‌دهند. مفهوم اسلامی عبادت هر حرکت و توقفی را که از ما صادر می‌شوند و در جهت جلب رضایت خداوند باشند، شامل می‌شود.

بنابراین اسلام اعمال عبادی، شناخت ما از خود، و شیوه برخورد ما با افراد دیگر در موقعیت مختلف را نشان می‌دهد و همه اینها بیانگر عقیده توحید است. مفاهیم کلی نیز وجود دارند که بر مفاهیم جزئی سیطره دارند، و شیوه استدلال را به صورت عام و خاص تعیین می‌کند. همانطور که دیدگاه اسلامی به طور کلی بر قیاس منطقی تکیه نمی‌کند. اگرچه آن را به عنوان شیوه‌ای برای تفکر نظام‌مند و انتقال از به نتایج به کار می‌برد. هم‌چنین این دیدگاه بر آزمایش و تجربه علمی یعنی بر چیزی تکیه می‌کند که عملاً در ظاهر رخ می‌دهد نه آنچه ذهن فرض می‌شود. هم‌چنین تجربه فرهنگی نیز بر شکل‌گیری مفاهیم اثر دارد. لذا دشوار است که فرهنگ و جریان دینی موجود در آن را حتی در اکثر جوامع الحادی از هم تفکیک کرد. «حتی زمانی که هنرمندان بزرگ شاهکارهای‌شان را ابداع می‌کنند در حالی که کاملاً بریده از عقیده دینی به نظر می‌رسند، ولی وقتی با قدرت بیشتر در زندگی آنها می‌نگریم، چیزی را کشف می‌کنیم که می‌توانیم آن را حس دینی بنامیم» (رید، ۱۹۷۲، ص ۸۳).

انتقال مفاهیم رایج در مطالعات غرب با فرهنگ‌های مختلف، به تحقیقات ما اشتباه است. زیرا آنها دارای معانی متفاوت هستند. زیگموند فروید، با زیرکی به این اشتباه پی برد، لذا برای نظریه روان‌تحلیل‌گری خود اصطلاحات لاتینی در نظر گرفت و برای آنها تعاریف متمایز از تعریف‌های رایج زمان خود ارائه داد. به عنوان مثال مفهوم «من» از نظر فروید با مفهوم «روان» از دیدگاه رفتارگرایی معنای متفاوت دارد. به همین ترتیب اشتباه است که ما مفاهیم نظریه فروید مانند «بن»، «من»، و «فرامن» را معادل با مفاهیم قرآنی «نفس اماره»، «نفس لوامه» و «نفس مطمئنه» قرار دهیم. زیرا اینها ویژگی‌های مختلف برای نفس انسان بر حسب حالات مختلف هستند. نفس انسان به طور کلی تابع حق است، به آن گردن می‌نهد، و هر کسی حق را بگوید، نفس انسان آن را می‌شنود و می‌پذیرد. نفس انسان منبع کشاننده‌های شهوانی روگردان از خیر نیست که برای پذیرش قوانین جامعه به مکانیزم‌های دفاعی متوسل شود و قله کمال آن در هماهنگی بین تمایلات خود و خواست‌های جامعه باشد. کلام را بیش از این در توضیح مفهوم نفس طولانی نمی‌کنیم زیرا قبلاً در جای دیگر از این مقاله به آن پرداخته‌ایم.

اگرچه رشد به یک حرکت تحولی اشاره دارد، اما فرایند تغییری نهفته در آن که افراد انسان در معرض آن قرار می‌گیرند، هدفمند و در جهت تحقق هدف خاص باشد. دوره‌ها و

مراحل رشد در ماهیت تلاش برای رسیدن به این هدف به هم مرتبط می‌شوند اعم از اینکه این تلاش از جانب خود فرد باشد یا از جانب مراقب یا گروهی از مراقبین باشد. هر مرحله از مراحل رشد دارای ضرورت‌ها و وظایفی است که می‌توانیم آنها را موضوعات مشترکی در نظر بگیریم که خود فرد و مراقب در تحقق آنها شریکند. با توجه به این دیدگاه می‌توانیم مراحل رشد را براساس منشاء مراقبت که در نگهداری و تکلیف تبلور می‌یابد، تقسیم کنیم. و هم‌چنین تداوم فرایند مراقبت باعث می‌شود که رشد انسانی را که در رشد فردی متبلور می‌شود، براساس تکامل حیات از زمان خلقت آدم تا پایان جهان بنگریم. بنابراین مسائل مربوط به رشد باید تا قبل از مرحله بارداری و تا ارث فرد به فرزندانش تداوم یابد. لذا نمی‌توانیم مرحله قبل از بارداری را نادیده بگیریم. و نسبت به مفاهیم مربوط به داشتن فرزند مانند عروسی، ازدواج، بارداری، تولد و هم‌چنین مفاهیم مربوط به اهداف و مقاصد، و مفاهیم مربوط به زندگی، مرگ، و هستی نظری نداشته باشیم.

هدف از رشد انسان رسیدن فرد به سازگاری با روش خداوند لطیف، آگاه و بی‌نیاز از جهانیان است. از طریق این سازگاری، سازگاری با خود و دیگران، و هدف هستی نیز تحقق یابد. و حیات انسان از زندگی فرسایشی به یک زندگی پایدار و جاودانه تبدیل می‌شود. هم‌چنین لازم است که این رشد در چارچوب توحید باشد. پس تمام ابعاد انسان به صورت منسجم عمل می‌کنند، اگرچه هر بعد دارای ملاحظات خاص مربوط به خود است، ولی در یک اتحاد تمایز یافته به هم پیوند می‌خورند، که در معنا بخشیدن به زندگی نقش دارد، و در آن وسیله بریده از هدف نیست و تولید در آن با بهره‌دراز مدت سنجیده می‌شود نه بهره‌آنی. هم‌چنین تفاوت‌های فردی چه در ابعاد کمی باشند یا کیفی، هدف آنها تکامل است نه برتری‌جویی. اگر به خاطر سازگاری، به دنبال یکسان بودن افراد باشیم، هدف هستی از بین می‌رود، و افراد نسخه‌هایی تکراری می‌شوند که وجود آنها هدفی در پی نخواهد داشت.

روشها، زمینه‌ها، و ابزار پژوهش و تفسیر نتایج

قبل از آنکه زمینه‌ها و روشهای پژوهش را مورد بحث قرار دهیم، لازم است اصول تضمین‌کننده‌ای را که دانشمندان مسلمان پذیرفته‌اند مطرح نماییم، تا یک پژوهش درخور ستایش ارائه شود (غنیم، ۱۹۸۴، ص ۴۱-۸۶). برخی از این اصول عبارتند از:

۱. ضرورت ارتباط علم (علم ناشی از تحقیق) و دین، زیرا هر دوی آنها در جهت بهبود

- زندگی است، و جدایی آنها نشان می‌دهد که علم نادرست، باطل، و مغایر با حقیقت است.
۲. نتایج پژوهش باید دارای فایده باشد، فسادآور نباشد، و هدف روشن داشته باشد. پیامبر(ص) از علم غیر نافع گریزان بود. فسادآور بودن علم به معنای استفاده از آن در مسیر نادرست است.
۳. پرهیز از فرورفتن در مسائل غیبی که اختصاص به خداوند سبحان دارد. مثل علم به زمان قیامت و زمان مرگ افراد.
۴. ضرورت داشتن امانتداری و صداقت علمی. پیامبر(ص) به ما دستور داده است که در مسائل علمی صداقت داشته باشیم و خیانت در علم بدتر از خیانت در مال است.
۵. از پیروی گمان در روی جسته و تأکید زیاد روی یقین داشته باشیم.
۶. التزام به اصل شریعت و پاسداری از جوهره دین اسلام. لذا نباید در جریان انحرافی تقلید قرار گرفت، و علم گمشده ماست تا زمانی که به معصیت منتهی نشود.
۷. دور شدن از غرور علمی، زیرا غرور نشانه جهالت، و پله اول در نردبان پستی است.
۸. کسب رضایت خداوند متعال، این موضوعی است که تقوا آن را هدایت می‌کند.
۹. آمیختگی علم با عمل، به این معنا که نتایج پژوهشها باید کاربرد عملی داشته باشند. هر علمی که عملی بر آن بنا نشود از جمله غوطه‌ور شدن در مباحثی است که شرع ما را از آن باز داشته است. علم در اسلام برای عمل است. پیامبر(ص) می‌فرماید: «علم بیاموزید، وقتی علم پیدا کردید عمل کنید»، «علم بیاموزید و از آن منفعت ببرید و علم کسب نکنید تا خود را با آن آرایش کنید».

روشهای پژوهش

منظور از روشهای پژوهش رهیافت‌هایی است که ما در برخورد با پدیده مورد نظر آنها را به کار می‌بریم. دیدگاه اسلامی هیچ‌یک از رهیافت‌های رایج در زمینه علوم انسانی را تا زمانی که پای‌بند به ضوابط شرعی باشند، رد نکرده است. این مطلب را می‌توان از تقسیم‌بندی علمی که گذشتگان مطرح کرده‌اند، بدست آورد. آنان علوم را به «علم الروایه»، «علم القیاس و النظر» تقسیم کرده‌اند. بنابراین علم الروایه شامل روشهای تاریخی و توصیفی می‌شود. علم الدرایه مطالعات آزمایشی و تجربی را در می‌گیرد. علم القیاس و النظر شامل مطالعات مقایسه‌ای و بررسی‌های تحلیلی می‌شود.

زمینه‌ها و ابزارها پژوهش و تفسیر نتایج

همه رشته‌های علوم تخصصی اعم از نظری و کاربردی به تمام موجودات می‌پردازند. پس ما موظف هستیم که، در چارچوب اصولی که ذکر کردیم، به ملکوت آسمان‌ها و زمین و تمام مخلوقات خدا بیندیشیم. هر ابزاری که مورد قبول شرع باشد، برای رسیدن به هدف مطلوب است. و هر معنا و تفسیری که مطابق اصول شرعی باشد، مورد قبول است. تردیدی نیست که هر کاستی موجود در روش پژوهش، انحرافی را در معنای بدست آمده از تفسیر نتایج نشان می‌دهد. بدین ترتیب، استفاده از ابزار سنجش مناسب، درست، و باثبات، امر اساسی در ارزیابی سالم و منصفانه است. هم‌چنین رو آوردن به شیوه‌های آماری مناسب و سالم در ارائه تصویر روشن و رسیدن به نتایج مشخص نقش دارد. ولی اختلاف همواره در مورد معانی پژوهش و تفسیر نتایج آن به وجود می‌آید. اندیشمندان مسلمان در این شاخه از روشهای پژوهش دقت نظر به خرج دادند و درباره فرایند استنباط و شرایط آن نواندیشی کرده‌اند، ضوابط استدلال و تعمیم نتایج را مفصلاً مطرح کرده‌اند. اصولی‌ها برای تعیین انواع قیاس، روشهای علت‌یابی، و آسیب‌های آنها، فکر خود را به کار انداخته‌اند. و بین «قیاس علت»، «قیاس دلالت»، و «قیاس شباهت» تمایز قایل شده‌اند. حتی بر پژوهشگر در زمینه روان‌شناسی رشد لازم است که قبل از صدور حکم و تطبیق اصول بر فروع و معارفی دقیق محدوده مطالعات، روشها و ملاک‌های روان‌شناسی رشد را بشناسد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. ———؛ اخلاق و معیارهای اخلاقی از نظر پوزیتیویست و دین، ج سوم، قاهره، مطبعه الجبلاوی، ۱۹۷۸.
۲. السید غنیم، کارم؛ قضیه علم و معرفت از دیدگاه مسلمانان، المسلم المعاصر، سال دهم، شماره ۳۹، ۱۹۸۴.
۳. الشمری، عبد؛ مبانی نظری تربیتی اسلام، الامل، بلومنگتون، اندیانا، ایالات متحده آمریکا، شماره ۱۱۲، آوریل ۱۹۸۳.
۴. الشیخ ادریس، جعفر؛ دیدگاه اسلام درباره انسان، اساس فلسفه تربیتی اسلام، المسلم المعاصر، سال سوم، شماره ۱۲، اکتبر ۱۹۷۷.
۵. الغزالی، ابوحامد؛ احیاء علوم الدین، ج ۳، قاهره، لجنه نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۳۵۶ هـ.
۶. الغزالی، ابوحامد؛ معیار علم، تحقیق د. سلیمان دنیا، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۱.
۷. الغنیمی تفتازانی، ابوالوفاء؛ روشهای اسلامی تدریس فلسفه جدید و معاصر اروپا در دانشگاه، المسلم المعاصر، سال پنجم، شماره ۱۹، ژوئیه ۱۹۷۹.
۸. بدری، مالک؛ روان‌شناسان مسلمان در سوراخ سوسمار، المسلم المعاصر، شماره ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹۷۸.
۹. برگسون، هنری؛ دو منبع اخلاق و دین، ترجمه: سامی الدرویی، عبدالله عبدالدائم؛ چاپ دوم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴.
۱۰. بور، دی؛ تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه عبدالهادی ابوریده، قاهره، ۱۹۳۸.
۱۱. حیالله، حمدی؛ اثر فلسفه‌بافی در اندیشه اسلامی، ج اول، قاهره، مطبعه الجبلاوی، ۱۹۷۵.
۱۲. راجی الفاروقی، اسماعیل؛ اسلامی‌سازی معرفت، ترجمه: سعید، عبدالوارث؛ کویت، دارالبحوث العلمیه، ۱۹۸۴.
۱۳. ساردار، ضیاء‌الدین؛ آینده مطالعات اسلامی، ترجمه محمد رفقی عیسی، المسلم المعاصر، سال دهم، شماره ۳۹، ۱۹۸۴.
۱۴. سامی النشار، علی؛ روشهای پژوهش از دیدگاه دانشمندان مسلمان، وکشف روش علمی در دنیای اسلام، قاهره، ۱۹۶۵.
۱۵. سلیمان داود، محمد؛ نظریه‌قیاس اصولی روش تجربی اسلامی؛ مطالعه تطبیقی، اسکندریه، دارالدعوه للطبع و النشر و التوزیع، ۱۹۸۴.
۱۶. سید دسوقی، حسن، محمود، محمد سفر، شکاف در راه بسته؛ پژوهشی در خیزش فرهنگی، قاهره،

دارآفاق الغد، ۱۹۸۱.

۱۷. عبدالله دراز، محمد؛ اخلاق در قرآن، ترجمه: شاهین، عبدالصبور، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۹۷۳.
۱۸. عوده، محمد؛ رفقی عیسی، محمد؛ کودکی و جوانی، کویت، دارالقلم، ۱۹۸۴.
۱۹. قرضاوی، یوسف، ویژگی‌های کلی اسلام، چاپ سوم، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۹۸۱.
۲۰. _____، _____؛ مطالعات اسلامی، کویت، دارالقلم، ۱۹۷۳.
۲۱. مکدوگال، ویلیام؛ اخلاق و رفتار در زندگی، ترجمه: جبران سلیم ابراهیم، قاهره، مکتبه مصر، ۱۹۶۱.
۲۲. یالجن، مقداد؛ ابعاد تربیت عقلی و علمی در اسلام، المسلم المعاصر، سال هشتم، شماره ۳۱، مه ۱۹۸۲.